

اندیشکده فرهنگ و توسعه

معرفی مقاله

پوپولیسم در جوامع الگوریتمی

ارزیابی مجدد مارپیچ سکوت تحت تأثیر هوش مصنوعی

نویسنده: لورنسو سیلوا فریرا | مجله بین‌المللی سیاست، فرهنگ و جامعه | ۲۰۲۶

خلاصه

چکیده:

این مقاله، ارزیابی نظری انتقادی از چگونگی ساختاربندی بیان سیاسی، مخالفت و سکوت در میان عموم مردم با واسطه الگوریتمی ارائه می‌دهد. این مقاله با فراتر رفتن از فرض پلتفرم‌های دیجیتال به عنوان عرصه‌های خنثی مشارکت، بررسی می‌کند که چگونه زیرساخت‌های دیده شدن مبتنی بر هوش مصنوعی و فرهنگ‌های تعاملی خاص پلتفرم، شرایطی را که تحت آن نظرات قابل مشاهده یا مشروع برای بیان می‌شوند، و همچنین خطرات مرتبط با بیان آنها را تغییر می‌دهند. این مقاله با تکیه بر یک تحلیل توصیفی و موردی از تعاملات بسیار مشهود کاربران در فیس‌بوک، تیک‌تاک و پست‌های پیرامونی رهبر پوپولیست پرتغالی، آندره ونتورا، مطالب تجربی را برای روشن کردن چگونگی ایجاد فضای نظری متمایز توسط محیط‌های اجتماعی-فنی، بسیج می‌کند. این تحلیل با تعامل انتقادی با نظریه مارپیچ سکوت، نشان می‌دهد که پویایی‌های خاموش‌سازی معاصر ممکن است کمتر از ترس بین فردی از انزوا، بلکه بیشتر از تعامل بین فیلترینگ الگوریتمی و محیط‌های تعاملی دارای بار احساسی ناشی شوند. این مقاله با بازمفهوم‌سازی مارپیچ سکوت به عنوان یک فرآیند عاطفی-الگوریتمی، به بحث‌ها در نظریه ارتباطات و ارتباطات سیاسی دیجیتال کمک می‌کند، ضمن اینکه پیامدهای هنجاریِ دیده شدن الگوریتمی را هم برای عمومی بودن و هم برای مشارکت دموکراتیک، به ویژه در رابطه با حاکمیت پلتفرم، مورد تأمل قرار می‌دهد.

کلمات کلیدی: پوپولیسم، دیده شدنِ الگوریتمی، مارپیچ سکوت، سپهر عمومی دیجیتال، ارتباطات سیاسی، مشارکت دموکراتیک

خلاصه مبسوط مقاله:

مقاله از این مشاهده آغاز می‌شود که دیده‌شدن الگوریتمی به یکی از شرایط مرکزی شکل‌دهنده‌ی بیان عمومی در دوران معاصر تبدیل شده است. در پلتفرم‌های دیجیتال، آنچه به‌عنوان «نظر غالب» به نظر می‌رسد، کمتر از راه مشاهده‌ی میان‌فردی و بیشتر از راه نشانه‌های دیده‌شدن شکل می‌گیرد که خود پلتفرم تولید می‌کند. در نتیجه سکوت و خودسانسوری فقط از فشار اجتماعی مستقیم برنمی‌خیزند و از برداشت فرد از چیزی ناشی می‌شوند که در محیط پلتفرم دیده می‌شود و دیده‌شدنش تداوم می‌یابد. نویسنده از این وضعیت تنشی بنیادین را نتیجه می‌گیرد: پلتفرم‌ها از یک سو فرصت‌های مشارکت را گسترش می‌دهند و از سوی دیگر عدم‌تقارن‌هایی در مواجهه تولید می‌کنند که برخی صداها را بسیار پررنگ و برخی دیگر را ساختاری به‌حاشیه‌رانده می‌سازد. مسئله‌ی پژوهش از همین‌جا تعریف می‌شود: چگونه بیان سیاسی، مخالفت و سکوت در عمومی‌هایی ساختار می‌یابند که الگوریتم‌ها میانجی آن‌اند؟ مقاله این پرسش را در چارچوب نظریه‌ی مارپیچ سکوت نوئل نویمان و در زمینه‌ی ارتباطات پوپولیستی طرح می‌کند و می‌کوشد نشان دهد پلتفرم‌ها را نباید عرصه‌هایی بی‌طرف برای مشارکت دانست.

فریرا به پشتوانه‌ای از پژوهش‌ها اشاره می‌کند که تداوم سازوکارهای سکوت را در محیط‌های آنلاین تأیید کرده‌اند. هامپتون و همکاران نشان دادند کاربران در شبکه‌های اجتماعی بسیار کمتر از گفت‌وگوی رودررو حاضرند دیدگاه‌های سیاسی مخالف را بیان کنند. کیم یافت که ترس از تنبیه اجتماعی در فیسبوک همچنان پیش‌بینی‌کننده‌ی قوی خودسانسوری است. نویباوم و کرامر نیز نشان دادند تقویت الگوریتمی دیدگاه‌های همسو، «اکثریت‌های شبح‌گون» می‌سازد و ادراک اجماع را تحریف می‌کند. با این حال، به نظر نویسنده دو محدودیت باقی می‌ماند. نخست آنکه معماری پلتفرم‌ها اغلب پس‌زمینه‌ی زمینه‌ای تلقی می‌شود و نه نیرویی فعال که دیده‌شدن و غلبه‌ی ادراک‌شده را می‌سازد. دوم آنکه ابعاد عاطفی ارتباط دیجیتال، به‌ویژه شدت هیجان و قطبی‌شدن در شکل‌دادن به هزینه‌ی بیان، به‌طور نظام‌مند وارد تحلیل سکوت نشده است. مقاله بر همین دو خلأ بنا می‌شود و سه سهم را ادعا می‌کند: بازمفهوم‌سازی مارپیچ سکوت به‌مثابه فرایندی عاطفی الگوریتمی، بازتعیین نظری شکل‌گیری فضای افکار، و غنی‌کردن بحث ارتباطات سیاسی دیجیتال. نویسنده تصریح می‌کند هدف او آزمون روابط علّی نیست و استدلالی نظری را با مواد تجربی توضیحی پیش می‌برد.

چارچوب پیشنهادی مقاله بر سه رکن به‌هم‌پیوسته استوار است: نشانه‌های دیده‌شدن الگوریتمی، پویایی‌های عاطفی و خصومت تعاملی. رکن نخست می‌گوید سامانه‌های رتبه‌بندی و پالایش مبتنی بر هوش مصنوعی، با تکیه بر شاخص‌هایی مانند لایک و پاسخ، نشانه‌هایی از محبوبیت و مشروعیت تولید می‌کنند که جای مشاهده‌ی میان‌فردی اکثریت را در نظریه‌ی کلاسیک می‌گیرند. در نتیجه موضعی که تعامل زیادی جمع کند هنجاری به نظر می‌رسد، صرف‌نظر از فراوانی واقعی آن، و مخالفت به‌طور ساختاری حاشیه‌ای می‌شود. رکن دوم به هیجان مربوط است. با تکیه بر تعریف مود از پوپولیسم به‌عنوان منطقی گفتمانی مبتنی بر تقابل «مردم» و «نخبگان» و بر تحلیل موفیت از سبک‌های اجرایی پوپولیستی، نویسنده نشان می‌دهد خشم اخلاقی و همبستگی درون‌گروهی با منطق الگوریتم‌های مبتنی بر تعامل هم‌خوان‌اند. حاصل چرخه‌ای بازگشتی است که در آن بیان عاطفی دیده‌شدن را می‌سازد، دیده‌شدن اجماع ادراک‌شده را تقویت می‌کند و اجماع ادراک‌شده مخالفت را بازمی‌دارد. رکن سوم خصومت تعاملی است، شامل تمسخر، حمله‌ی شخصی و ردّ هماهنگ. نکته‌ی مهم این است که خصومت فقط واکنشی به مخالفت نیست و پیش از بیان نیز نقش بازدارنده دارد، چون هزینه‌ی مخالفت را پیش از آنکه فرد تصمیم بگیرد، برای او مرئی می‌کند.

داده‌های این آزمون را طرح پژوهشی کیفی مبتنی بر تحلیل روایت فراهم کرده است. نویسندگان این روش را برگزیده‌اند، زیرا گزارش‌ها را داستان‌هایی ساخت‌یافته می‌بینند و گذار شرکت‌کنندگان از ترس به کنش را قابل بررسی می‌کند. این روش توالی زمانی را هم حفظ می‌کند و بدین‌سان ردیابی فرایند و رد برنامه‌ریزی پیشین را ممکن می‌سازد. در بسترهای پرخطر که پیمایش گسترده شدنی نیست نیز اعتبار را از عمق تحلیلی می‌گیرد. مجموعه داده ۲۶ مصاحبه است. نوزده مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته را پنج رسانه (بومینگبای ۶، ان‌جی‌اوسی‌ان ۳، اینیشیوم ۸، رادیو آزاد آسیا ۱ و رادیو فرانسه بین‌المللی ۱) میان ۲۹ نوامبر ۲۰۲۲ و ۱۴ ژوئن ۲۰۲۳ منتشر کرده‌اند. هفت مصاحبه دیگر را نویسندگان در اکتبر ۲۰۲۳ از راه زوم با شرکت‌کنندگانی انجام داده‌اند که چین را ترک کرده بودند و از شانگهای، پکن، چنگدو، گوانگژو و ووهان آمده بودند. نمونه‌گیری این گروه گلوله‌برفی بود. تحلیل سه گام داشت: ترتیب زمانی روایت‌ها، شناسایی نقاط عطف گذار از مشاهده به کنش، و مقایسه موردها میان شهرها. نویسندگان سوگیری خودانتخابی، یادآوری گذشته‌نگر و غیبت غیرشرکت‌کنندگان را می‌پذیرند و یافته‌ها را فرایندمحور می‌دانند، نه نماینده آماری. حال باید دید این روایت‌ها فرایند را از کجا آغاز می‌کنند.

نویسنده تأکید می‌کند مقاله چارچوبی مفهومی و تفسیری را جایگزین روش‌شناسی تجربی متعارف کرده است. نظریه‌ی مارپیچ سکوت در آن ابزار اکتشافی و تشخیصی است و نه مدلی پیش‌بینی‌کننده یا ابطال‌پذیر. بخش تجربی نیز صرفاً توضیحی است و برای تصویرکردن مدلی نظری به کار می‌رود که مستقل از داده شکل گرفته است. تحلیل بر سه پرسش راهنما استوار است: چگونگی شکل‌گیری فضاهای افکار محلی از دل نشانه‌های دیده‌شدن، چگونگی جهت‌دهی کاربران به رفتار بیانی خود نسبت به موضع غالب یا حاشیه‌ای، و نقش پویایی‌های عاطفی و خصومت در تولید هزینه‌ی بیان. مورد مطالعه نظرهای کاربران زیر پست‌های آندره ونتورا، رهبر راست پوپولیست پرتغال، در فیسبوک، تیک‌تاک و ایکس است. بازه‌ی زمانی از ۱ ژانویه تا ۳۰ آوریل ۲۰۲۵ و نزدیک به انتخابات قانون‌گذاری ۱۸ مه ۲۰۲۵ انتخاب شده است. نمونه شامل نه پست شاخص، سه پست از هر پلتفرم، با معیارهای محبوبیت الگوریتمی و تراکم تعاملی است. از هر پست پنجاه نظر با بیشترین تعامل جمع شد و در مجموع ۴۵۰ نظر به دست آمد. گردآوری دستی و بدون ابزار خودکار و بر پایه‌ی ترتیب پیش‌فرض هر پلتفرم انجام شد تا تجربه‌ی کاربر عادی بازسازی شود، و میان ۷ تا ۱۰ فوریه‌ی ۲۰۲۶ صورت گرفت.

تحلیل بر یک شبکه‌ی مقوله‌ای قیاسی استوار بود که پنج بعد داشت: موافقت یا مخالفت با محتوای پست، درجه‌ی قطبی‌شدن (حمایت بی‌قیدوشرط، ردّ پرخاشگرانه، اعتدال و طعنه)، زبان هیجانی منفی، نشانه‌های سکوت‌سازی مانند بی‌اعتبارسازی و ارعاب، و شکل‌های تعامل میان نظردهندگان. چون این ابعاد مستقل و ناهم‌انحصار بودند، یک نظر می‌توانست هم‌زمان در چند بعد کد بگیرد. برای سنجش پایایی، زیرمجموعه‌ای از داده را مُدکدگذار دوم مستقل کدگذاری کرد و ضریب آلفای کریپندورف ۰/۷۸ شد که توافقی قابل‌قبول برای تحلیل تفسیری نشان می‌دهد. نتایج توصیفی جدول ۳ تفاوت چشمگیر پلتفرم‌ها را نشان می‌دهد. موافقت با پست در تیک‌تاک ۸۲ درصد، در فیسبوک ۷۴ درصد و در ایکس تنها ۳۸ درصد بود. ردّ پرخاشگرانه در ایکس ۴۴ درصد بود، در حالی که در فیسبوک ۱۴ و در تیک‌تاک ۹ درصد دیده شد. زبان هیجانی منفی در ایکس ۵۸ درصد، در تیک‌تاک ۵۱ و در فیسبوک ۴۶ درصد بود، یعنی میانگین حدود ۵۲ درصد در کل پیکره. نشانه‌های سکوت‌سازی نیز در ایکس ۳۱ درصد، در فیسبوک ۲۴ و در تیک‌تاک ۲۱ درصد بود. نویسنده این ارقام را تقریب‌های توصیفی می‌نامد و نه مبنایی برای استنباط آماری.

در پاسخ به پرسش نخست، یافته‌ها نشان می‌دهد در فیسبوک و تیک‌تاک نظرهای همسو با چارچوب پست به‌طور نامتناسبی در میان نمایان‌ترین موضع‌ها حضور دارند. از میان ده نظر برجسته‌ی هر پست در این دو پلتفرم، یعنی ۶۰ نظر، ۷۸ درصد همسو بودند و نظرهای مخالف کمتر از ۱۲ درصد را تشکیل می‌دادند. در پست‌های فیسبوک، نظرهای مخالف حدود ۲۶ درصد پیکره‌ی کدگذاری‌شده بودند و کمتر از یک پنجم آن‌ها پاسخی دریافت کردند. در تیک‌تاک، نظری که مخالفت با تعمیم درباره‌ی مهاجران را بیان می‌کرد فقط دو واکنش و هیچ پاسخی گرفت، در حالی که نظر همسوی ماقبل آن بیش از ۳۴۰ لایک و رشته‌ای با ۱۷ پاسخ داشت. نویسنده این عدم‌تقارن در دریافت تعامل را عامل تعیین‌کننده‌ی موضع مرجع در گفت‌وگو می‌داند. در ایکس الگو متفاوت بود: موضع‌های موافق و مخالف زود در کنار هم ظاهر می‌شدند و هیچ‌کدام به ثبات نمی‌رسید. یکی از پست‌ها، شامل پیام تسلیت برای درگذشت پاپ فرانسیس، ردّ کامل دریافت کرد. نویسنده سکوت را در ایکس «خستگی تعاملی» می‌نامد و نه عقب‌نشینی تدریجی. خصومت نیز شکل متفاوتی داشت: در فیسبوک و تیک‌تاک عمودی و متوجه برون‌گروه‌ها بود و همبستگی درون‌گروهی را تقویت می‌کرد، اما در ایکس افقی و میان خود کاربران بود.

فریرا از این یافته‌ها تحولی سه‌گانه در مارپیچ سکوت زیر شرایط الگوریتمی نتیجه می‌گیرد. منبع ادراک فضای افکار از مشاهده‌ی میان‌فردی به گزینش الگوریتمی منتقل می‌شود و شاخص‌های تعامل جای نشانه‌های اکثریت را می‌گیرند. محرک خودسانسوری از فشار اجتماعی انباشته به بازخورد عاطفی سریع، یا پیش‌بینی آن، در زمان‌مندی‌های فشرده تغییر می‌کند. بافت ساختاری سکوت نیز از عرصه‌ی عمومی نسبتاً یکپارچه به موزاییکی از ریزاقلیم‌های ویژه‌ی هر پلتفرم می‌رسد که سکوت در آن‌ها محلی و موقعیتی عمل می‌کند. به همین دلیل نویسنده نتیجه می‌گیرد مارپیچ عاطفی الگوریتمی یکنواخت نیست و از نظر معماری متمایز است. از نظر هنجاری، اگر این پویایی‌ها در مقیاس گسترده‌تر تأیید شوند، پرسش‌های حکمرانی پلتفرم درباره‌ی چگونگی اثرگذاری رتبه‌بندی بر دیده‌شدن بیان سیاسی اهمیت می‌یابد. او به‌صورت احتیاطی شفافیت سازوکارهای رتبه‌بندی و پرورش سواد الگوریتمی را شرط‌های جامعه‌فنی پلورالیسم می‌داند. محدودیت‌ها نیز صریحاً بیان شده‌اند: پیکره‌ی کوچک و توضیحی است، تنها به یک کنشگر سیاسی در یک بافت ملی و بازه‌ی زمانی خاص مربوط است، نظرهای کم‌دیده را کنار می‌گذارد، الگوریتم‌ها مبهم‌اند و تحلیل علّی نیست. پژوهش‌های آتی را مقایسه‌ی بین‌المللی، روش‌های محاسباتی، طرح‌های طولی و چندکنشگری پیشنهاد می‌کند.



اندیشکده فرهنگ و توسعه

باشگاه مقالات فرتو